

احزاب سیاسی؛ تاریخچه و ضرورت‌ها

محمدحسین خلوصی*

چکیده

گسترده‌شدن دموکراسی در جهان معاصر، به گسترش احزاب سیاسی منجر شده است. میان دموکراسی و تحزب رابطه مستقیم وجود دارد. احزاب سیاسی، مکانیسم تحقق‌بخشی به اراده شهروندان در نظام سیاسی است. تحزب از پارلمان‌تاریسم آغاز شده و با فریب‌شدن دموکراسی در حوزه سیاست، احزاب سیاسی نیز نقش تعیین‌کننده در امور سیاسی عهده‌دار شده‌اند. احزاب سیاسی به‌عنوان کانال‌های اثرگذاری مردم بر حاکمیت، برخاسته از این ضرورت‌ها است: وجود نهاد رسمی و رسمیت‌یافته از سوی حکومت و مردم برای تحقق‌بخشی به حاکمیت ملی و جلوگیری از منازعات حکومت و جامعه که به مدیریت مسالمت‌آمیز حوزه سیاست نظر دارد. احزاب در این نقش، مهم‌ترین جایگاه را در جامعه مدنی برخوردار هستند. گردش منظم و قاعده‌مند نخبگان سیاسی بر اساس معیارهای دموکراتیک که هم تحقق‌بخشی اراده ملت را تأمین می‌کند و هم منازعات سیاسی را در سطح رقابت‌های حزبی کاهش می‌دهد. فروکاستن نزاع به رقابت به یکی دیگر از ضرورت‌های تحزب منتهی می‌گردد؛ نقش احزاب در حفظ اتحاد و همبستگی سیاسی که موجب حداکثرسازی قدرت ملی یک واحد سیاسی در قبال دیگر واحدهای سیاسی می‌شود. احزاب سیاسی به‌عنوان حافظ همبستگی سیاسی و اجتماعی، ثبات سیاسی حاکمیت را تقویت نموده و موجب ارتقای جایگاه یک کشور در نظام

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

بین‌المللی می‌گردد. حزب به‌عنوان یک پدیده انسانی، با علل و عوامل غیر دموکراتیک نیز همراه بوده است؛ حفظ وضعیت موجود در رژیم‌های خودکامه و استبدادی یا گسترش ایدئولوژی‌های اقتدارگرا با نظام‌های تک‌حزبی فرین بوده و در چنین وضعیتی، حزب به‌عنوان عامل عقب‌ماندگی عمل نموده است. این جستار، تفصیل این ضرورت‌ها را با استفاده از روش‌شناسی ترکیبی به انجام می‌رساند: توصیف، تفسیر، تحلیل عقلانی و سرانجام نگرش انتقادی، مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده این روش ترکیبی‌اند.

واژگان کلیدی: مدرنیته، حزب، حزب، دموکراسی، جامعه مدنی، انتخابات.

مقدمه

حزب از فراورده‌های اندیشه مدرن است. امروزه، به‌مثابه گسترش دموکراسی، احزاب نیز در درون نظام‌های سیاسی گسترش یافته است. نقش احزاب در مدیریت کلان حکومت‌ها- اعم از سیاست‌گذاری‌های ملی، گزینش مسئولان، نظارت بر حسن اجرای امور و...- تا حدودی واضح است. هر دولتی که نظام سیاسی آن مبتنی بر خواست و اراده مردم باشد- که اغلب چنین ادعا دارند- سیستم‌هایی از حزب را نیز پذیرفته است. مهم‌ترین سیمای جامعه مدنی در جوامع مدرن، احزاب و جمعیت‌های سیاسی سازمان‌یافته‌ای است که به‌طور تخصصی و مداوم بر همه اعمال حاکمیت نظارت می‌کنند. این تحول ابتدا در جهان غرب به وقوع پیوست و سپس به‌عنوان بخشی از توسعه سیاسی، به دیگر کشورها گسترش یافت. بر این اساس، حزب بخشی جداناپذیری از توسعه سیاسی قلمداد شد و امروزه وجود احزاب و آزادبودن فعالیت‌های سیاسی احزاب از معیارهای مهم در توسعه سیاسی کشورها به شمار می‌روند. جستار از پدیده حزب و جوه متعددی دارد و آنچه در این پژوهش مورد توجه است، بررسی تاریخی و عقلانی از این پدیده است. این جستار در پی پاسخ به یک سؤال انضمامی است که چنین مطرح می‌شود: احزاب سیاسی چگونه به وجود آمدند و چه دلایلی برای توجیه وجودی آن‌ها به‌عنوان ضرورت‌ها در پدیده حزب وجود دارد؟ پاسخ به این سؤال ترکیبی دو نوع از بررسی‌ها را می‌طلبد. نخست، بررسی تاریخی از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی حزب که بسترهای شکوفاشدن حزب را در جوامع غربی فراهم نمود. دوم، تحلیل عقلانی از ضرورت‌هایی که در مقام اندیشه، نظام‌های مبتنی بر احزاب سیاسی را پذیرا شد. فرضیه جامعی که بتواند هر دو جهت این بررسی را دربرگیرد، چنین است: «احزاب سیاسی برخاسته از تحولات سیاسی و اندیشه عصر مدرن است. مقبول واقع شدن دموکراسی در سیاست استلزاماتی را به دنبال داشت که از مهم‌ترین این لوازم و مقتضیات، رسمیت بخشی به نظام‌های حزبی است.»

در این پژوهش، ابتدا حیث تاریخی تحزب بررسی می‌شود؛ اما خوب است توجه نمود که نگارنده به دنبال بررسی تفصیلی و منقول از تاریخ تحزب نیست؛ بلکه هدف، بررسی زمینه‌های تاریخی در تحولات سیاسی و اجتماعی است که در طرح ایده تحزب به عنوان نقاط عطف عمل نموده‌اند. بررسی تاریخی از پدیده تحزب به دنبال واکاوی از تمهیداتی است که بسترسازی اندیشه‌ای برای تحزب فراهم نموده است. بر این اساس، در این بررسی، هیچ اهمیتی ندارد که کدام حزب در کدام کشور آغازگر این روند جدید بوده است؛ اما برای این جستار اهمیت دارد که چه بخش‌هایی از تحولات سیاست و اندیشه، بستر شکوفایی احزاب را فراهم کرده است. طبیعی است که این بخش از بررسی با روش توصیفی-تفسیری بررسی گردد و واقعیت‌های تاریخی و اندیشه‌ای، به عنوان یک متن مورد تفسیر قرار گرفته و نقش آن در شکوفاشدن ایده تحزب نشان داده شود. بخش دوم از مباحث مستقیماً با اندیشه سیاسی در ارتباط است و در آن آراء و نقطه‌نظرات فیلسوفان و متفکران سیاسی بررسی می‌شود که از جایگاه تفکر و اندیشه، ضرورت‌های وجود تحزب را مدلل نموده‌اند. البته، بحث عقلی در فلسفه سیاسی مدرن متفاوت از بررسی فلسفی در متون کلاسیک است. متون کلاسیک به سبک منطق ارسطویی به صورت انتزاعی مباحث را پیش می‌بردند و یک بررسی فلسفی الزاماً انتزاعی، پیچیده و با دشواری فهم، برای مخاطبان همراه بود؛ اما در فلسفه سیاسی مدرن، بررسی‌های فلسفی به زمینه‌گرایی رو آورد و در مقام اندیشه تحولات سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت گردید. از آنجایی که تحزب به عنوان یک پدیده مدرن مورد بررسی قرار گرفته است، تبیین عقلانی از ضرورت‌های آن نیز با همین شیوه صورت خواهد گرفت. بر این اساس، در این بخش، روش تحلیل عقلانی اهمیت می‌یابد و به عنوان بخشی از روش تحقیق در این جستار به کار گرفته می‌شود.

تاسیس ۱۳۹۴

۱. مفهوم‌شناسی حزب

حزب در لغت به معنای دسته، گروه و طایفه آمده است (رازی، ۱۹۸۶: ۲۹)؛ اما به عنوان یک دانش‌واژه سیاسی، حزب از اصطلاحاتی است که از فرهنگ سیاسی غرب معاصر به دیگر زبان‌ها راه یافته است. حزب در ابیات سیاسی، ترجمه «Party» است. این مفهوم-چنان‌که بررسی خواهد شد- ریشه در ادبیات سیاسی اروپایی پس از رنسانس دارد. تعاریف گوناگونی از حزب صورت گرفته است. «لئون اپستین^۱» حزب را چنین تعریف کرده است: «حزب سیاسی عبارت است از هر نوع گروهی، ولو با سازمان‌دهی ضعیف، که در صدد انتخاب مقام‌های حکومتی تحت یک عنوان معین باشد.» (Epstein, 1967: 9). عنصر اساسی در تعریف حزب همان گزینش مقامات سیاسی با مکانیسم

1. Leon Epstein.

حزبی است. این تعریف، مبهم، عمومیت‌گرا و نسبتاً قدیمی است. در تعریف دیگری «کنستان»^۱ در ۱۸۱۶ میلادی، حزب را چنین معرفی نموده است: «گردهمایی مردانی که از دکتربین یکسانی پیروی می‌کنند.» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲). این تعریف نیز قدیمی و مبهم است و متعلق به زمانی است که سیاست‌گرایی‌های شدید مردسالارانه دارد. ماکس وبر^۲ تعریف بهتری از حزب ارائه داده است. از منظر او، احزاب جمعیت‌هایی هستند که بر پایهٔ تعهدات رسمی و آزاد به دنبال کسب موقعیت برای رئیس و اعضای فعلی خود هستند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۳). در این تعریف، وبر بر دو عنصر کسب موقعیت و فرآیند رسمی و نهادینه‌بودن یک سازمان توجه دارد و این دو خصیصه را موجب تلقی شدن یک جمعیت زیر عنوان حزب می‌داند. توجه به عنصر سازمان رسمی در تعریف وبر، جدید و حائز اهمیت است. از تعریف‌های خوبی که دربارهٔ حزب صورت گرفته، این تعریف است: «یک حزب سیاسی سازمانی است پایدار که در پهنهٔ سرزمین ملی با هدف کسب قدرت سیاسی در پرتو حمایت مردمی فعالیت می‌کند.» (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۱۴۰). تصاحب قدرت در ساختار حزبی از راه رقابت احزاب صورت می‌گیرد و هرکسی که در این رقابت پیروز بیرون آید، قدرت نیز به او تعلق خواهد گرفت. در این تعریف، حزب به نحو جامع‌تری تعریف شده است. سه ویژگی در حزب بسیار حائز اهمیت است. نخست، سازمان پایدار که حزب را از فعالیت‌های فردی و فعالیت‌های جمعی به صورت مقطعی متمایز می‌نماید. ویژگی دوم مربوط به عنصر کسب قدرت است. سیاست با قدرت قرین است و هدف از فعالیت سیاسی در حزب، کسب قدرت است. عنصر سوم مربوط به حمایت‌های مردمی است. دموکراسی حاکمیت مردمی است و حزب به عنوان تسهیل‌کنندگی نقش نمایندگی مردم در سیاست، نمی‌تواند بدون پشتوانهٔ مردمی وجود داشته باشد.

بر این اساس، در جمع‌بندی از تعاریف مربوط به حزب، می‌توان گفت حزب جمعیت سازمان‌یافته‌ای است که به منظور کسب قدرت مبارزه می‌کند. این مبارزه از طریق رقابت احزاب برای تأمین رضایت شهروندان و کسب حمایت‌های مردمی صورت می‌گیرد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۲. پیشینهٔ تاریخی حزب

سیاست با حوزهٔ عمومی در ارتباط است و نوعی از فعالیت جمعی انسان‌ها تلقی می‌شود. گروه‌ها و دسته‌های متعددی در ادوار مختلف تاریخ حضور داشته‌اند؛ اما آنچه به عنوان حزب از آن یاد می‌شود، مربوط به عصر مدرن است. حداکثر پیشینهٔ حزب به دوسدهٔ اخیر برمی‌گردد که با حزب و قبیله که

1. Benjamin Constant.

2. Max Weber.

در گذشته مطرح بوده است، تمایز اساسی دارد، روند بسط سکولاریسم و دنیوی‌گرایی در غرب و حذف نهادهای کلیسایی، موجب خلأهایی گشت که حزب در جهت پرکردن آن خلأها مطرح گردید (سو، ۱۳۷۸: ۴۱). از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد است که حزب در کانون توجه اندیشمندان حوزه سیاست قرار می‌گیرد. تحزب ابتدا در اروپا سپس در آمریکای شمالی عرض اندام نمود و با فرایند توسعه سیاسی به دیگر کشورها گسترش یافت. البته، هم‌اکنون نیز پدیده تحزب در نظام‌های سیاسی فراگیر نشده و بیش از یک چهارم کشورهای جهان فاقد نظام حزبی هستند (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۶-۵۷).

بر این اساس، تحزب یکی از مظاهر مدرنیته است. زمینه‌های تاریخی و اجتماعی در اروپای غربی در شکل‌گیری احزاب جدید مهم هستند. از ویژگی‌های مهم اندیشه سیاسی عصر مدرن، زمینه‌گرابودن است. این خصیصه موجب شده است که اندیشه سیاسی در قالب نظریه‌های سیاسی که قوام‌شان به زمان و مکان است، عرض اندام نماید. تحزب برخاسته از چنین زمینه‌های سیاسی و اجتماعی است. این زمینه‌های اثرگذار، نقاط عطف تاریخی در پدیده تحزب به شمار می‌روند که در ذیل به اختصار بررسی می‌گردد.

نخستین تحول تاریخی در پیدایش تحزب، سکولاریسم است. با دنیوی‌شدن حوزه سیاست و جامعه، نهادهای سنتی مربوط به اقتدار از میان رفت و با توجه به تحول جدید در عرصه سیاست و مقام اندیشه، لازم بود که نهادهای دیگر جای آن را پر نمایند. حذف دولت دینی مسیحی و به وجود آمدن حاکمیت ملی با نظریه قرارداد اجتماعی، تحول شگرفی بود که به‌مثابه تغییر نظام سیاسی، دیگر اجزاء و مؤلفه‌های حیات اجتماعی را دگرگون نمود. چنان‌که سیاست دنیوی گردید، اهداف و مکانیسم‌های تحقق‌بخشی نظام سیاسی نیز با تغییر مواجه شد. میشل این تغییر را با محوریت سکولاریسم و دموکراسی تبیین نموده است. از منظر او، سلطنت مطلقه، به‌عنوان یک نظام سیاسی سنتی، بر محور اراده یک فرد و آن‌هم به‌صورت نظارت‌ناپذیر می‌چرخد. در توجیه قانونی، این رژیم مبانی مشروعیت خود را از عالم ماوراء طبیعت می‌گیرد؛ مفاهیمی که مافوق عالم بشری هستند و چون چنین است، تغییرناپذیر تلقی می‌شود و اراده بشری نمی‌تواند محدودیتی بر این قدرت مطلقه اعمال نماید. در مقابل، دموکراسی قرار دارد که حق فرمانروایی یک تن بر دیگران را منکر است. دموکراسی کلیه شهروندان را در برابر قانون برابر می‌داند و این امکان را برای همه در نظر می‌گیرد که به بالاترین پله نردبان اجتماعی ترقی نمایند. هرگونه امتیازات مادرزادی فاقد توجیه است و مبارزه‌ای مبتنی بر لیاقت، تعیین‌کننده مقام و منزلت افراد در جامعه است (میشل، ۱۳۶۸: ۶۱-۶۲).

در یک فرایند تاریخی، با حذف گروه‌ها و جمعیت‌های دینی در جامعه مسیحیت آن روز، احزاب و جمعیت‌های سیاسی مدرن در دولت‌های جدید جای آن‌ها را گرفتند. این تحول در اروپا با انقلاب

انگلیس (۱۶۸۸م) و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م) آغاز شد. در انقلاب انگلیس، برای نخستین بار، حاکمیت به ملت تعلق گرفت و انقلاب فرانسه مستقیماً با کانون‌های مذهبی درگیر شد و سرانجام، به حذف نهادهای دینی منتهی گردید. سکولارشدن سیاست به معنای بسترسازی برای ظهور و بروز نهادهای جدیدی بود که با سیمای جدید سیاست سازگاری داشتند. بر این اساس، از قرن هیجدهم به بعد، حکومت‌های غربی به این فکر متمایل شدند که منبع مشروعیت سیاسی، قضایی و تقنینی را فارغ از نگرش‌های سنتی و کلاسیک مورد توجه قرار دهند؛ نگرش‌هایی که با مفاهیم متافیزیکی و موروثی فاصله داشت و با پیروی از نظریات فلاسفه سیاسی جدیدی چون: بدن^۱، لاک^۲، مونتسکیو^۳ و روسو^۴ به حق مشارکت و دخالت شهروندان در تعیین سرنوشت سیاسی‌شان صحنه می‌گذاشت. این روند به پذیرش پارادایم قرارداد اجتماعی در حکومت‌ها منتهی گردید که با مدل حکومت نمایندگی و انتخاب نمایندگان از سوی مردم به رسمیت شناخته شد (بنگرید: نوذری، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

تحول دوم مربوط به پارلمانتاریسم است که مستقیماً در پیدایش حزب اثرگذار بوده است. پذیرش نظریه دموکراسی نمایندگی، مهم‌ترین تحول تاریخی و مرتبط با پدیدهٔ تحزب است. انتخاب نمایندگان پارلمان در نبود اقتدار سنتی، نهادهای جدیدی را می‌طلبد که نمایندگان را در معرض انتخاب مردم قرار دهند و همین، نقطهٔ آغازی برای پیدایش احزاب سیاسی شد. شاید این اثر مستقیم پارلمانتاریسم است که برخی از متفکران این مقوله را عامل نخست در پیدایش تحزب بدانند؛ نظریه‌پردازانی چون دورژ، تحزب را را مولود پارلمانتاریسم می‌داند: «احزاب سیاسی همزمان با آیین‌های انتخاباتی و پارلمانی به وجود آمده‌اند و توسعهٔ آن‌ها توأمان صورت گرفته است.» (دورژ، ۱۳۴۹: ۱۳۷).

این نکته نیز قابل توجه است که اگرچه حزب در اروپا تأسیس شد؛ اما عمومیت‌یابی آن نسبت به تمام شهروندان، تحولی است که در ایالات متحدهٔ آمریکا به وقوع پیوست. اروپا در قرن نوزدهم به شدت جامعهٔ طبقاتی بود و این وضعیت موجب موانع متعددی فراوری عام‌گرایی احزاب می‌شد. اشراف و نخبگان اقتصادی که از طبقات مسلط در اروپا به‌شمار می‌رفتند، با اصلاحات سیاسی و اجتماعی همراهی نکرده و در قبال آن مقاومت می‌کردند. این نظام طبقاتی انعطاف‌ناپذیر، موجب پیدایش جریان‌های چپ و به‌طور مشخص نظریهٔ مارکسیسم شد. در مقابل، ایالات متحده، به‌عنوان یک کشور تازه‌تأسیس، به این پیمانۀ طبقاتی نبود و احزاب سیاسی از همان آغاز به‌صورت عام‌فعالیت خود را آغاز کردند.

1. Jean Bodin.
2. John Locke.
3. baron de Montesquieu.
4. Jean-Jacques Rousseau.

سرانجام، تحول سوم از منظر تاریخی در پدیدهٔ تحزب، نوسازی است. نوسازی به مطالعاتی توجه دارد که از نیمهٔ دوم قرن بیستم برای مدرنیزه کردن کشورهای پیرامونی به انجام رسید و مکاتبی در این خصوص به وجود آمد. علی‌رغم اختلافاتی که در این مکاتب وجود دارد، اما گسترش مدرنیتهٔ سیاسی با اجزا و مؤلفه‌های خاص خود، به‌صورت مستقیم با مطالعات نوسازی در ارتباط قرار می‌گیرد. در واقع، نوسازی تحولات جوامع غربی را در دسترس همگان قرار داد و غرب معاصر (مدرن) جهانی شد. با پدیدهٔ نوسازی، دموکراسی و نظام اداری و سیاسی مبتنی بر عقلانیت مدرن گسترش یافت. جاگزین شدن احزاب سیاسی به جای نهادهای سنتی از پیامدهای مهم گسترش روزافزون نوسازی در جهان سوم است. البته، ممکن است این انتقال به دلایل عمیق‌نبودن و یا بی‌توجهی به بسترهای اجتماعی و زمینه‌های تاریخی که مختص هر کشوری است، به‌صورت مطلوب و کارآمد صورت نگرفته باشد. این نقصان اختصاص به تحزب ندارد و کل فرآیند نوسازی در کشورهای در حال توسعه با چنین مشکلاتی روبه‌رو هستند.

۳. علل شکل‌گیری احزاب سیاسی در جوامع مدرن

بررسی‌ها از روند شکل‌گیری احزاب نشان می‌دهد که ظهور تحزب با زمینه‌های سیاسی و اجتماعی همراه بوده است. این همراهی از ویژگی‌های مهم درهم‌تنیدگی محیط سیاسی با فلسفهٔ سیاسی است. اندیشهٔ سیاسی مدرن، رهیافت‌های فراتاریخی نیستند؛ بلکه در دیالکتیک تحولات تاریخی شکل گرفته و به نوعی تأثیر تحولات سیاسی را در عالم اندیشه بازتاب داده‌اند. با چنین ترکیبی از زمینه‌های تاریخی، در شکل‌گیری احزاب، چهار عامل را می‌توان به‌عنوان متغیرهای مهم به‌لحاظ تئوریک طبقه‌بندی کرد.

تأسیس ۱۳۹۴

۳-۱. سیاست مدرن و نهادهای جدید

نخستین نظریاتی که ضرورت وجود احزاب را تبیین می‌کند، نظریاتی است که توجیه نهادگرایانه از تحزب دارند. از منظر نهادگرایان، پیشرفت جامعهٔ مدرن اقتضائات جدیدی را در عالم سیاست موجب گشته است که میان این دسته از نهادها و نظریه‌ها پیوند برقرار می‌باشد. اندیشه‌های سیاسی در عصر مدرن، تحولات سیاسی و نهادی را موجب گشته است که تحزب یکی از این نهادهای جدید به شمار می‌رود. در این طیف از نظریه‌ها شاید مورس دوروزه از نخستین کسانی باشد که پدیدهٔ تحزب را تبیین کرده است. از منظر وی، توسعهٔ احزاب نتیجهٔ توسعهٔ تفکر پالمانتاریسم و گسترش حق رأی همگانی است. دوروزه معتقد است که مهم‌ترین شاخص احزاب جدید، سازمان این‌ها است. مقولهٔ سازمان در حزب رابطهٔ نزدیکی با توسعهٔ پارلمان دارد و خود به آراء عمومی متکی است. هرچه حق

رای همگانی بیش‌تر گسترش یابد، ضرورت سازمان‌دهی آراء و مجهزسازی رأی‌دهندگان بیش‌تر می‌شود و این فرایند، همان جایگاه سازمان در حزب را به نمایش می‌گذارد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۰).

دوروزه و به تبعیت از او، ریمون آرون^۱ می‌پذیرند که ممکن است در فرایند تحولات سیاسی، تحزب منشأ خارجی نیز داشته باشد و به‌صورت نهاد سفارش‌شده از بیرون ایجاد شود. آرون معتقد است که در چنین وضعیتی، حزب به‌دلیل وابستگی خارجی، فاقد مشروعیت مردمی است. نظام‌های توتالیتار در چنین وضعیتی قرار می‌گیرند که در آن، پیوند میان حزب و مردم از ابتدا گسیخته به نظر می‌آید (همان: ۲۱).

بر این اساس، از منظر نهادگرایی، تحزب پدیده جدید مربوط به عصر مدرن است که خاستگاه آن اروپای غربی است. تحول در اندیشه سیاسی موجب تحول در نهادهای سیاسی شده و این نهادهای سیاسی جدید است که بروندهای تفکرات جدید در حوزه سیاست را به نمایش می‌گذارند. بر پایه چنین درکی، برخی از صاحب‌نظران توسعه در خصوص توسعه در جهان سوم نیز از این رهیافت نهادگرا تبعیت نموده‌اند. تجویزهای نظری این دسته از متفکران میان تحزب و توسعه ارتباط برقرار می‌کند و رسیدن به توسعه سیاسی را از طریق ایجاد نهادهای مدرن در یک جامعه سنتی امکان‌پذیر می‌دانند. ساموئل هانتینگتون^۲ در این خصوص قابل توجه است.

هانتینگتون وجود نهادهای سیاسی پایدار و مستقل را شرط توسعه سیاسی می‌داند؛ زیرا توسعه سیاسی متضمن عفلانی‌شدن اقتدار، تنوع ساختارهای سیاسی و گسترش مشارکت عمومی است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۷۵). همه این امور زمانی به درستی حاصل می‌شود که ساختارهای سیاسی، تمهیدات لازم را برای ایجاد نهادهای مربوطه به انجام رسانیده باشند. حزب به‌عنوان نهاد جدید در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد. به نظر هانتینگتون، مهم‌ترین دلیل دخالت نظامیان در سیاست، توسعه‌نیافتگی کشورها است. وی که از این جوامع به‌عنوان نظام‌های پراتور^۳ یاد می‌کند، بر این عقیده است که این جوامع به جهت فقدان نهادهای سیاسی نیرومند، با پدیده سیاست‌زدگی مواجه هستند؛ به این ترتیب، این‌گونه کشورها ارتش سیاسی دارند. روحانیت سیاسی، دانشگاه سیاسی، دیوان‌سالاری سیاسی، اتحادیه‌های کارگری سیاسی و شرکت‌های سیاسی نیز در این جوامع حضور فعال دارند؛ حال آن‌که در جوامع دیگر، فقط گروه‌های متخصص در مسائل سیاسی به این اقدام مبادرت می‌کنند. در جوامع پراتور، نیروهای اجتماعی مستقیماً رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند و هیچ نهاد سیاسی و یا

1. Raymond Aron.

2. Samuel Huntington.

3. Praetorianism برگرفته از پراتور، فرد نظامی که در رم باستان عهده‌دار مقام اجرایی و قضایی بود (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۲۰۸).

هیچ هیأتی از رهبران سیاسی حرفه‌ای وجود ندارد که به‌عنوان میانجی‌گران مشروع و تعدیل‌کننده، در کشمکش گروهی از سوی گروه‌های متخاصم پذیرفته شده و به رسمیت شناخته شوند. افزون بر آن، در این جوامع، هیچ راهی توافق‌شده و مشروع برای رفع کشمکش‌های گروهی وجود ندارد؛ به این ترتیب، «ثروتمندان رشوه می‌دهند؛ دانشجویان شورش می‌کنند؛ کارگران دست به اعتصاب می‌زنند؛ اوباش تظاهرات راه می‌اندازند و نظامیان کودتا می‌کنند.» (بنگرید: هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۲۸۴-۲۸۸). بر این اساس، از منظر هانتینگتون، توسعه با جامعه مدنی ارتباط مستحکم دارد و احزاب به‌عنوان نهادهای جامعه مدنی، با بهره‌گیری از دانش تخصصی در حوزه سیاست، نهادهایی را نمایندگی می‌کنند که جامعه را از سیاست‌زدگی دور نگاهداشته و توسعه سیاسی را به شکل مطلوب آن میسر می‌سازند.

۳-۲. برقراری رابطه رسمی و نهادینه میان حکومت و جامعه

حاکمیت در عصر مدرن با مقوله ملت گره خورده است. ملت همانند حزب، از فرآورده‌های مدرنیسم است. حاکمیت‌های عصر مدرن، دولت‌های ملی هستند که در آن حاکمیت متعلق به مردم است. حاکمیت ملی غیر از حاکمیت‌های سنتی است که به‌گونه دولت‌شهر و یا امپراتوری وجود داشتند. شکل سنتی از حاکمیت‌ها مرتبط با اقتدارهای سنتی بودند که در آن حاکمیت الهی و یا کاریزمای فرمانروا به حاکمیت، مشروعیت می‌بخشید. در مدرنیته رابطه حاکمیت با سنت گسسته گردید و مشروعیت حکومت به اراده ملت تعلق گرفت. به این ترتیب، نظام سیاسی نمی‌تواند برای کسب مشروعیت و حفظ آن به منابع بیرونی نظیر حق الهی فرمانروایان برای حکومت‌کردن متوسل شوند. حکومت مجبور و ملزم است برای کسب مشروعیت خود و حفظ و تداوم نظام سیاسی به آراء شهروندان یک جامعه متکی باشند و حق حاکمیت خویش را از مردم بدانند. به عبارت دیگر، حکومت‌ها تنها در گرو پیوند با جامعه است که می‌توانند ضرورت‌های وجودی خود را توجیه نمایند و همین نیازمندی به ارتباط با مردم است که پای حزب را به عرصه سیاسی باز می‌کند (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۹).

در واقع، در مدرنیته، زمینی‌شدن حکومت باعث شد که متفکران سیاسی، مکانیسم‌های خاص این نوع از روابط سیاسی را مورد مذاقه قرار دهند؛ تحولی که پس از رنسانس به‌صورت تدریجی، به حاکمیت ملی، قرارداد اجتماعی و دموکراتیک‌شدن نظام‌های سیاسی منجر شد و یکی از مهم‌ترین ضرورت‌ها در پدیده حزب همین نوع نگرش جدید به سیاست در مدرنیسم است. این نکته نیز حائز اهمیت است که میان مدرنیته، لیبرالیسم و احزاب کثرت‌گرا ارتباط قوی وجود دارد و گسترش مدرنیسم به لیبرالیزه‌شدن سیاست نیز انجامیده است. هابرماس یکی از ویژگی‌های بارز مدرنیته را

برداشت لیبرال از سیاست می‌داند. بر این اساس، مدرنیته عبارت است از شکل‌گیری مجدد جهان بر اساس اصول و مبانی لیبرالیسم (هلد، ۱۳۷۹: ۲۵۵).

بر این اساس، از ضرورت‌های مهم در پدیدهٔ حزب، عدم امکان حاکمیت مستقیم مردم است. کمال مطلوب در دموکراسی حاکمیت مردم بر خویشن است؛ اما حاکمیت توده بر خویشن به دلایل متعدد امکان‌پذیر نیست و به همین است که نمایندگی در قالب احزاب سیاسی جای این حضور را می‌گیرند. می‌شود گفت که فراتر از عدم امکان، حاکمیت مستقیم توده به صلاح یک جامعه نیز نیست؛ چون تسلط بر توده‌ها خیلی آسان‌تر از تسلط بر جمع کوچک‌شنوندگان است. صحنه‌نهادن توده‌ها بدون قید و شرط صورت می‌گیرد. یکبار که تلقین در آن‌ها اثر نمود، خلاف آن را به آسانی نمی‌پذیرند. جمعیت‌های کثیر توده‌ای بیش‌تر در معرض وحشت و هراس کور و هم‌چنین در معرض هیجانات بی‌خردانه قرار می‌گیرند (میخلز، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۳). این مقوله‌ها آسیب‌پذیری جامعهٔ سیاسی را در قبال پوپولیست‌ها نشان می‌دهد. سیاست‌مداران پوپولیست، قهرمانان جوامع توده‌ای هستند و مبتنی بر کاریزمای شخصی و یا القانات هیجانی قدرت سیاسی را تصاحب می‌کنند. عوام‌زدگی در سیاست به‌مثابهٔ استبداد سیاسی خطرناک است و هر دو موجب فاصله میان عقلانیت و سیاست می‌شود.

عدم امکان حاکمیت مستقیم مردم و به صلاح نبودن توده‌ای شدن جامعهٔ سیاسی، اندیشمندان سیاسی را به سمت حزب‌سازی در نظام سیاسی سوق داده‌اند. حزب در این رویکرد، رابطهٔ متقابل میان حکومت و مردم است که در آن، حکومت و جامعه به‌صورت عقلانی با هم در ارتباط هستند؛ حکومت نمی‌تواند به فرد شهروندان زور بگوید و جامعه نیز با فیلتر حزب از هیجانات سیاسی به دور مانده و در واقع احزاب هیجانات اجتماعی را حداقل‌سازی نموده و مطالبات مردم را به‌صورت عقلانی و به‌دور از هیجانات فردی و اجتماعی در درون نظام سیاسی وارد می‌نمایند.

این وجه از ضرورت حزب به سیمای جامعهٔ مدنی بودن احزاب سیاسی نیز نظر دارد. جامعهٔ مدنی همانند حزب از دستاوردهای فکری مدرنیته است. جامعهٔ مدنی به‌عنوان ارگان‌ها و نهادهای واسط میان حکومت و مردم و هم‌چنین نقش نظارتی آن در حسن اجرای امور، متشکل از اجزا و نهادهای خاص خود است؛ اما در این میان، دو نهاد اهمیت حیاتی دارد؛ احزاب و رسانه. بدون وجود احزاب و رسانه‌ها، جامعهٔ مدنی اسمی بدون مسما است.

۳-۳. حفظ همبستگی سیاسی به‌عنوان یک مجموعهٔ واحد و اثرگذار

از دیگر ضرورت‌های حزب، حفظ همبستگی اجتماعی است. گویا متفکران سیاسی بر این عقیده

هستند که هر جامعه تنها از طریق اتحاد و یکپارچگی می‌تواند به قدرت دست پیدا کند. این باور مشترک در تمامی جوامع معاصر دیده می‌شود؛ همان‌گونه که اعتقاد بر این است که از طریق سازمان‌ها و تشکیلات وسیع‌تر و گسترده‌تر، نتایج بهتر و مطلوب‌تری حاصل می‌شود (نوذری، ۱۳۸۱: ۶۰). اما این که چگونه احزاب باعث همبستگی اجتماعی می‌شوند، نیازمند توضیح است. اگر در جامعه سیاسی تنها متغیر مهم در حداکثرسازی از قدرت وحدت باشد، بی‌شک چنین وحدتی در نظام‌های تک‌حزبی و استبدادی بیش‌تر وجود دارد تا دولت‌های کثرت‌گرا با احزاب متعدد؛ اما تنها گزینه قدرت‌بخش اتحاد نیست؛ بلکه وجود اتحاد در کنار دیگر مقوله‌های بنیادین در عالم سیاست است که کلیتی از جامعه مقتدر را می‌تواند ایجاد نماید. دولت‌های دموکراتیک به خواست و اراده شهروندان اداره می‌شوند. بسیاری از مظاهر آزادی به‌عنوان حقوق شهروندی پذیرفته شده است و دولت موظف به حفاظت از آن‌ها است. برابری و عدالت اجتماعی نیز در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد. چنین به نظر می‌آید که نظام مبتنی بر تحزب می‌تواند به شکل مطلوبی این مؤلفه‌ها را در کنارهم تأمین نماید؛ در حالی که در دولت‌های استبدادی برخی از این مؤلفه‌ها به پای برخی دیگر قربانی می‌شوند و حفظ وحدت و اتحاد به قیمت دست‌برداشتن از آزادی‌های مدنی و دیگر حقوق شهروندی می‌انجامد. تحزب می‌کوشد در یک بستر کثرت‌گرا، فرایندی را تعریف نماید که با حفظ حقوق شهروندی، کثرت‌ها از یک‌طرف به رسمیت شناخته شود و از سوی دیگر این تکثر و تنوع به نقطه واحدی نزدیک شود. مرام‌نامه‌های احزاب و عرضه‌نمودن سیاست‌های حزب برای گزینش توسط عموم شهروندان در یک فرایند دموکراتیک است که چنین کثرت در عین وحدت را تأمین می‌نماید.

احزاب سیاسی، کثرت‌های اجتماعی و سیاسی را در همه موارد به یک نقطه وحدت نمی‌رسانند؛ چون چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب؛ بلکه کارویژه آنان در این است که تکثر و تنوع در مسائل راهبردی را به اتحاد می‌رسانند و تأمین همین نوع از اتحاد و همبستگی در حداکثرسازی قدرت ملی یک دولت اهمیت دارد. برای یک دولت اهمیتی ندارد که کلیه شهروندان در تمام امور خویش از یک سبک خاص زندگی پیروی نمایند؛ اما برای دولت‌ها بسیار مهم است که در سطح کلان منازعات سیاسی، منافع ملی را تحت تأثیر قرار نداده و کاهش قدرت ملی را موجب نشوند. احزاب در مجموع با مکانیسم‌های دموکراتیک و کسب اعتماد شهروندان از طریق انتخابات به چنین اتحادی کمک می‌کنند.

۳-۴. انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و گردش نخبگان سیاسی

اگر امر سیاسی به مقوله‌های مربوط به قدرت نظر دارد، سیاست با منازعه نیز گره می‌خورد. پیوند سیاست و منازعه محیطی را ایجاد می‌کند که پارتیزانی بودن آن از وجوه بارز این محیط به‌شمار می‌رود.

این خصیصه به تنازع دایم و فراگیر در حوزه سیاست نظر دارد و نظر به تاریخ حکومت‌ها نیز نشان می‌دهد که سیاست به چه میزانی با منازعه گره خورده است. عوامل متعددی برای این منازعه می‌تواند وجود داشته باشد. اختلافاتی با منشأ خانوادگی، منطقه‌ای، شغلی، آموزشی، دینی، ایدئولوژی، درآمد و جایگاه سیاسی و اجتماعی را می‌توان از این متغیرها حساب نمود. در مواجهه با چنین منازعاتی، دولت‌ها در جوامع معاصر عموماً تلاش می‌کنند که تعارض‌ها را به صورت مسالمت‌آمیز حل کنند (ریویر، ۱۳۸۲: ۱۹۶).

مدیریت چنین محیطی در فلسفه سیاسی معاصر بحث‌های جدیدی را گشوده است؛ رسمیت‌دهی به حقوق شهروندی و حقوق بشر، تفکیک حوزه عمومی و حوزه خصوصی، حداقل‌سازی از قدرت دولت و... همه در جای خود راه‌کارهایی هستند که می‌توانند زندگی مسالمت‌آمیز را برای شهروندان و ثبات سیاسی را برای حاکمیت تحقق بخشند. یکی از سازوکارهای مهم در مدیریت این دسته از منازعات، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و مدیریت گردش‌نخبگان با پدیده تحزب است. تحزب به‌عنوان مکانیسمی در درون نظام سیاسی، با فروکاستن نزاع به رقابت، پارتیزان‌های سیاسی را در یک فرایند نهادمند و قانون‌مدار مدیریت می‌نماید. نظام حزبی ممکن است رگه‌های تاریخی به قدمت تاریخی اندیشه سیاسی ریشه‌دار باشد؛ اما شکل تکامل یافته، نهادینه و رسمیت‌یابی آن معطوف به فلسفه سیاسی مدرن است. در مجموع، بر ایند چنین نظامی در عالم عین نیز با توفیقاتی همراه بوده و دموکراسی‌های حزبی، نظام‌های سیاسی باثبات‌تری هستند. بر این اساس، نظام مبتنی بر مشارکت مردمی از طریق رسمیت‌دهی به احزاب از کارآمدی سیاسی بر خوردار هستند.

تحزب مکانیسمی است که از یک سو مطالبات مردمی شهروندان را به صورت منظم و طبقه‌بندی شده در درون نظام سوق می‌دهد و با چنین وضعیتی خطر پوپولیسم و توده‌گرایی را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر در یک فرایند دوسویه، تمهیدات لازم برای اعمال حاکمیت ملی را بر شهروندان فراهم می‌نماید. در این جایگاه است که تحزب به‌عنوان بخشی از جامعه مدنی، نقش واسطه‌گری میان شهروندان و دولت را بازی می‌کند؛ واسطه‌گری‌ای که در آن از رویارویی مستقیم دولت و شهروندان جلوگیری به عمل می‌آید و با نظام حزبی، دولت و نظام سیاسی در منازعه‌های مستقیم با شهروندان قرار نمی‌گیرند.

در نظام‌های دموکراتیک، آن مولفه‌ای که با پدیده تحزب ارتباط قوی و مستقیم دارد، عنصر رقابت است. امروزه، در پی لیبرالیزه‌شدن سیاست و هم‌چنین حضور نیرومند سرمایه‌داری در نظام‌های مبتنی بر اندیشه لیبرالیسم، رقابت عنصر انفکاک‌ناپذیر نظام‌های سیاسی هست. عنصر رقابت هم‌بستر فعالیت احزاب را فراهم می‌نماید و هم با انتخابات مبتنی بر تحزب به صورت بهینه مدیریت می‌شود. رقابت

در نبود احزاب ممکن است هم به مجادلات افراد و فعالان سیاسی بینجامد و هم موجب پیروزی افراد پوپولیست و عوام‌فریب در سیاست شود. البته، تحزب در بستر تاریخی، خود نیز به این آفت گرفتار بوده و دیکتاتورهایی چون هیتلر از درون احزاب قدرت را به دست گرفته‌اند؛ اما همه این تحولات به‌عنوان تجربه انسانی، بستری را فراهم کرده است که فعالیت‌های سیاسی در درون احزاب نهادینه‌تر و در نتیجه پخته‌تر و با ثبات‌تر شود و زمینه‌های خیزش مجدد پوپولیست‌ها و دیکتاتورها از درون احزاب حداقل سازی شود.

از میان متفکران سیاسی، ماکس ویر و جوزف شومپتر^۱، قرائت نخبه‌گرایانه از دموکراسی دارند. آن‌ها تأکید دارند که گران‌بهاترین کارویژه دموکراسی، به‌وجود آوردن چیزی است که به‌صورت نخبگان سیاسی شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که افراد از طریق مبارزات رقابت‌مند در صدد کسب آراء انتخاب‌کنندگانی عمدتاً غیر فعال برمی‌آیند و این انتخاب و گزینش، نخبگان سیاسی را به وجود می‌آورد. واژه کلیدی در این رهیافت، «دست‌یافتن» است که نخبگان سیاسی، مسئولان و رهبران حزبی از طریق مشارکت عامه ولو به‌صورت حداقلی به آن می‌رسند. در این رویکرد، چنین تلقی می‌شود که دموکراسی به‌معنای مشارکت همگانی و نقش فعال همه شهروندان در مدیریت و سیاست‌گذاری، امکان‌پذیر است و در صورت نبود چنین امکانی، این نخبگان سیاسی هستند که به‌صورت یک اقلیت سازمان‌یافته مدیریت امور را به عهده می‌گیرند (بنگرید: لپیست، ۱۳۳۸: ۳۷-۳۸)؛ هرچند کسانی چون میشل این اقلیت حزبی را معطوف به اهداف خود اقلیت می‌داند که بعداً به تفصیل بررسی می‌شود.

۳-۵. حفظ وضع موجود و گسترش ایدئولوژی‌های سیاسی

در نظام‌های سیاسی استبدادی، حزب خاستگاه صرفاً سیاسی دارد و فاقد پایگاه اجتماعی است. سلطنت‌های مطلقه و نظام‌های ایدئولوژیک چپ‌گرا (مارکسیسم-لنینیسم و مارکسیسم - مائوئیسم)، حزب را وسیله‌ای برای حفظ و گسترش قدرت نظام سیاسی می‌دانند. در این گونه از نظام‌های سیاسی، حفظ وضعیت موجود از اهمیت برخوردار است. مهم‌ترین بستری که این نظام‌های سیاسی از آن سود می‌برند، نظام تک‌حزبی است. به عقیده برخی از پژوهش‌گران، نظام‌های تک‌حزبی در ابتدا به‌صورت اتفاقی و سپس کاملاً آگاهانه و برنامه‌ریزی‌شده به‌عنوان ابزاری برای تحمیل رژیم سیاسی مورد بهره‌برداری قرار گرفت (نوذری، ۱۳۸۱: ۵۶).

سیستم تک‌حزبی برای این گونه از حکومت‌ها بسیار جاذبه دارد. این شیوه‌ای از تحزب، به دنبال برقراری رابطه متقابل میان حاکمیت و شهروندان نیست؛ بلکه در پی تسهیل اطاعت شهروندان از

1. Joseph Schumpeter.

دولت است. در دولت‌های تیرانی / پادشاهی، سیستم تک‌حزبی به‌منظور کاهش اثرات نوسازی در عالم سیاست به کار بسته می‌شود. می‌شود گفت استفاده از ظرفیت‌های مدرنیته علیه مدرنیسم به چنین فرایندی اطلاق می‌شود.

۴. حزب به مثابه سازمان الیگارشیک

آنچه تا کنون درباره تاریخچه و ضرورت احزاب بیان شد، تحزب را گزینه اجتناب‌ناپذیر مدرنیته سیاسی و توسعه می‌داند. این فرایند به درستی که چنین است؛ اما پذیرش این ضرورت‌ها نباید موجب مطلوبیت‌سازی حداکثری از نظام حزبی و به تعبیری موجب مدینه فاضله‌شدن احزاب سیاسی شود. به‌منظور درک درست از تحزب، نگرش‌های انتقادی را نیز می‌بایست در نظر گرفت تا از واقع‌نگری لازم در این خصوص برخوردار گردد. از خوب‌ترین بررسی‌ها در این خصوص، جستاری است که توسط ربرت میخلز / میشلز به انجام رسیده است. او در کتاب جامعه‌شناسی از احزاب سیاسی، گرایش‌های الیگارشیک در خود احزاب را مورد توجه قرارداده است. مطالعات میدانی میخلز درباره احزاب سیاسی عمدتاً اروپایی نشان می‌دهد که چگونه احزاب که به‌عنوان سازوکارهای نظام دموکراتیک در نظر گرفته شده‌اند، گرایش‌های ضد دموکراتیک دارند و چگونه در این سازمان‌ها افراد و سازمان‌های دیگر خواسته‌های خود را در قالب احزاب و جریان‌های سیاسی قرار می‌دهند. مطالعات میخلز مربوط به احزاب نوظهور در جهان سوم نیست؛ بلکه او کشورهایی را بررسی نموده است که خاستگاه دموکراسی و نظام‌های چندحزبی بوده‌اند. در این مطالعه، میخلز نشان داده است که بسیاری از احزاب، قوانین را به نفع خود تفسیر می‌کنند و یک سازمان سیاسی را برای منافع خاص خودشان مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. تمام قوانین حزبی و آیین‌نامه‌های مربوطه به نفع مسئولان احزاب تفسیر می‌شود. تسلط رهبران احزاب بر این سازمان‌ها طولانی مدت است و هیچ‌گونه محدودیتی برای منافع بازیگران حزبی در سلسله‌مراتب حزب وجود ندارد (بنگرید: میخلز، ۱۳۸۱: ۶۰-۱۲۰).

اگرچه امروزه ارزیابی‌های میخلز نسبتاً قدیمی شده است؛ اما ارزش مطالعات او هم‌چنان در میان متفکران محفوظ است. مطالعات جدیدتری نیز نسبت به خصیصه الیگارشیک نظام‌های حزبی صورت گرفته که مؤیدی بر تحقیقات میخلز می‌تواند باشد. رابطه ثروت و قدرت در نظام دوحزبی ایالات متحده آمریکا یکی از این نمونه‌ها است. اگرچه تفاوت‌هایی میان دو حزب جمهوری خواه و دموکرات وجود دارد؛ اما هر دو حزب خود را به حفظ اقتصاد شرکتی خصوصی، بودجه هنگفت نظامی، استفاده از زور و خشونت به نفع امپراتوری شرکت‌های فراملیتی متعهد می‌دانند (پرنتی، ۱۳۹۳: ۳۲۰). در نظام دوحزبی ایالات متحده رابطه قدرت و ثروت قابل توجه است: «در مبارزات انتخاباتی کنونی پول مایه

حیات است. رقابت برای رسیدن به یک کرسی در مجلس نمایندگان می‌تواند میلیون‌ها دلار هزینه داشته باشد.» (همان: ۳۳۰).

بررسی‌های انتقادی نسبت به تحزب مبین این نکته است که تحزب با اشرافیت درآمیخته است و این همان وجه الیگارشیکی سیاست است که در هر دوره تاریخی وجود داشته است. در واقع، دموکراسی عصر مدرن نتوانسته است سیاست را از آلاینده‌های سیاسی دور نگه دارد. در گذشته این فرماندهان نظامی، اصحاب کلیسا، فئودال‌ها و ملاکان بزرگ، قدرت را در اختیار داشتند و امروزه این جایگاه به سرمایه‌داری و، به‌طور خاص، به شرکت‌های چندملیتی تعلق گرفته است.

به نظر می‌رسد که به‌منظور درک واقعیت از پدیده تحزب و نقش آن در پیشرفت و توسعه سیاسی لازم است به دو نکته توجه شود. نخست، تحزب پدیده انسانی است و چون چنین است، نقش دوگانه دارد؛ می‌تواند عامل توسعه و به‌سازی باشد؛ چنان‌که غالباً چنین بوده و می‌تواند موجب کژتابی در سیاست و عقب‌گرد تحولات اجتماعی شود؛ حتی رویکردهای انتقادی درباره تحزب در پی نفی نظام‌های حزبی نیستند؛ بلکه می‌کوشند تحزب را به‌عنوان یک فراورده بشری در معرض نظارت و ارزیابی شهروندان قرار دهند تا آسیب‌ها و چالش‌های آن واکاوی و عملکرد آن مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

دوم، می‌شود چنین جمع‌بندی نمود که دموکراتیک‌بودن و الیگارشیکی‌بودن، سیمای درهم‌تنیده تحزب در جهان مدرن است. دموکراتیک‌بودن حزب به اثرگذاری آن بر روند سیاست‌گذاری عمومی دولت‌ها و فرایند انتقال مسالمت‌آمیز قدرت نظر دارد. وجه الیگارشیکی آن معطوف به اقلیت‌های سازمان‌یافته‌ای است که به‌عنوان گروه‌های ذینفع و یا گروه فشار، احزاب را در خدمت می‌گیرند و منافع خاص خود را با مکانیسم‌های حزبی پیگیری می‌کنند. این اقلیت سازمان‌یافته در هر کشوری ممکن است متفاوت باشد؛ در جوامع سرمایه‌داران، در جوامع دیگر اشراف و در برخی از جوامع اقلیت‌های تمامیت‌خواهان قومی و مذهبی نخبگان حزبی را تشکیل می‌دهند. در حقیقت، در احزاب یک دیالکتیک پنهان برقرار است؛ دیالکتیکی که در یک‌طرف آن رؤسا و بازیگران حزبی به تمرکز قدرت و استفاده از حزب برای منافع شخصی خودشان تلاش می‌کنند و در طرف دیگر بقای حزب نیازمند مشارکت همگانی بیش‌تر شهروندان است و این نیازمندی، تمرکز قدرت و بهره‌برداری خصوصی از حزب را به حداقل می‌رساند.

احزاب همان‌گونه که در فضای انتخابات ملی برای پیروزی مبارزه می‌کنند، در درون خود نیز شاهد پیکار میان این دو ویژگی در ساختار یک حزب هستند. دیالکتیک موجود در احزاب میان این

دو خصیصه حزبی اگر به تعادل بینجامد، می‌تواند ثبات سیاسی به وجود آورد و توسعه‌آفرین باشد. فایز شدن گرایش‌های الیگارشیک به توتالیتر شدن احزاب می‌انجامد و در مقابل، غلبه وجه دموکراتیک حزب (توده‌ای شدن) بقای حزب را هزینه‌بر می‌سازد؛ به این ترتیب، در احزاب سیاسی، همانند دیگر حوزه‌های سیاست عملی، اعتدال جایگاه ویژه دارد. ایجاد تعادل میان اهداف کلان حزب در سطح ملی و هم‌پوشانی با منافع بازیگران در سطح سازمانی، به موفقیت می‌انجامد و هرگونه افراط و تفریط، آن دیالکتیک سازمانی را به منازعه سیاسی مبدل می‌نماید که فرجام آن برای حزب و جامعه سیاسی ممکن است مطلوب نباشد.

نتیجه‌گیری

تحزب پدیده مدرن است. احزاب سیاسی در یک فرایند تاریخی شکل گرفته و گسترش یافته‌اند. از گذرگاه تاریخی، سه تحول در حوزه سیاست و جامعه در پیدایش احزاب سیاسی مهم هستند؛ نخست، سکولاریسم و دنیوی شدن سیاست که دو مقطع تاریخی اروپای قروسطی و اروپای بعد از رنسانس را از هم تفکیک می‌کند. حذف نهادهای کلیسایی موجب پیدایش نهادهای جدید در سیاست و جامعه شد که احزاب سیاسی از این دسته نهادها به‌شمار می‌روند. دوم، شکل‌گیری پارلمان‌ها و پدیده پارلمان‌تاریسم است که به نمایندگی از مردم به وضع قوانین و اداره امور می‌پرداختند. مشارکت مردمی در پارلمان نیازمند سازوکارهای حقوقی و سیاسی بود که احزاب سیاسی مهم‌ترین این نهادها به‌شمار می‌روند. سرانجام، در تاریخ احزاب سیاسی، گسترش مدرنیسم و مطالعات مربوط به مکاتب و نظریه‌های نوسازی اهمیت دارد؛ نوسازی تحول‌های سیاسی و نهادهای شکل‌گرفته در اروپای مدرن را به دیگر نقاط جهان سرایت داد و بعد از این مقطع تاریخی است که در بسیاری از کشورها، نظام‌های سیاسی مبتنی بر احزاب سیاسی به وجود آمد؛ هرچند گسترش تحزب در نوسازی، همانند دیگر تحولات سیاسی و اجتماعی، در کشورهای پیرامونی به صورت کامل محقق نگردید.

از منظر اندیشه‌ای نیز ضرورت‌های متعددی برای وجود احزاب سیاسی عنوان شده است؛ تحول فراگیر در عالم اندیشه چنان عمیق بوده است که سیاست مدرن به دنبال نهادهای مدرن بوده است. احزاب سیاسی، افق‌های جدید اندیشه سیاسی را در عالم عین گسترش داده است. این تحول تاریخی در پی برقراری رابطه رسمی و نهادینه میان حکومت و جامعه بوده است؛ تلاشی که در نتیجه آن سطح منازعات دولت و شهروندان کاهش یافته و حوزه صلاحیت‌های هر کدام مشخص شده است. تحزب افزون بر این دو مقوله، موجب انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و گردش نخبگان سیاسی را نیز فراهم نموده است. گردش نخبگان در نظام دموکراتیک از آن رو حائز اهمیت است که نظام دموکراتیک در وضعیت

کنونی، حاکمیت مستقیم مردم نیست؛ بلکه گزینش طبقه‌ای از نخبگان سیاسی است که حاکمیت ملی را به نمایندگی از مردم محقق می‌کند. البته، دولت‌ها و نظام‌های سلطنتی نیز از ظرفیت نظام تک‌حزبی برای تحکیم قدرت و ایدئولوژی خود استفاده کرده‌اند که در عالم اندیشه جایگاه و پایگاهی نداشته است.

تحزب به‌عنوان یک پدیده انسانی، افزون بر امتیازاتی که دارد، از برخی معایب نیز برخوردار است. در جهان امروزِ تحزب، لیبرالیسم و کاپیتالیسم درهم آمیخته است و این آمیختگی نشانی از خصیصه الیگارشیک احزاب سیاسی را نشان می‌دهد. وضعیت مطلوب آن است که مشارکت همگانی شهروندان در احزاب به‌عنوان تأمین‌کننده منافع ملی با منافع اقلیت سازمان‌یافته در احزاب به‌عنوان نخبگان سیاسی به حدی از همراهی و اعتدال برسد تا هم حزب پایگاه اجتماعی خود را داشته باشد و هم بازیگران حزبی برای پیشبرد منافع احزاب و بقای آن تلاش نمایند. تفوق منافع افراد بر مشارکت همگانی، پایگاه اجتماعی احزاب را مخدوش می‌کند و نادیده گرفتن منافع بازیگران، احزاب را در مقابل کهنه‌کاران سیاست قرار می‌دهد؛ به این ترتیب، آنچه در احزاب سیاسی اهمیت دارد، تعادل‌بخشی میان این دو سیمای فعالیت سیاسی در احزاب است.

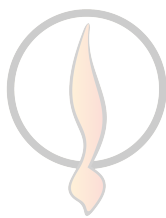
منابع

۱. پرنی، مایکل (۱۳۹۳)، دموکراسی برای اقلیت، ترجمه محمد شجاعیان و محمد عرب‌زاده، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. دورژه، موریس (۱۳۴۹)، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات فرانکلین.
۳. دورماگن، ژاناپو و دانیل موشار (۱۳۸۹)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نشر آگه.
۴. رازی، محمد بن ابی‌بکر (۱۹۸۶)، مختارالصالح، بیروت، مکتبه لبنان.
۵. ریویر، کلود (۱۳۸۲)، انسان‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
۶. سو، آلوین. ی (۱۳۷۸)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. لیپست، سیمور مارتین (۱۳۳۸)، مقدمه، در احزاب سیاسی، روبرت میشل، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش.
۸. میخلز، ربرت (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی احزاب سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس.
۹. میشل، ربرت (۱۳۳۸)، احزاب سیاسی، ترجمه حسن پویان، تهران، انتشارات چاپخش.
۱۰. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸)، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، تهران، نشر قومس.
۱۱. نوذری، حسین علی (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره.

۱۲. هانتینگتون، سموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی سیاسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علم.

۱۳. هلد، دیوید (۱۳۷۹)، «از مدرنیته تا پست مدرنیته»، مجموعه مقالات مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین: حسین علی‌نوذری، تهران، انتشارات نقش جهان.

14. Epstein, L.D.(1967), Political parties in Western Democracies, New York, Praeger.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴